

آثار و فرهنگستان زبان ایران

۳۲

فرهنگستان زبان ایران

واژه‌های فارسی میانه

درهشت واژه‌نامه فارسی

صادق کیا

از این دفتر ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه فردوسی به چاپ رسید

تهران، ۱۳۵۷، خورشیدی

پیشگفتار

در این دفتر واژه‌هایی که به عنوان واژه پهلوی در واژه‌نامه‌های فارسی به فارسی لغت فرس اسدی طوسی ، صحاح الفرس ، واژه‌نامه معیارجمالی ، فرهنگ حسین وفائی ، تحفة الاحباب ، فرهنگ جهانگیری ، مجمع الفرس و برهان قاطع یادگردیده گردآوری و به ترتیب الفبائی آورده شده است و در پایان آن آگاهی‌هایی که درباره زبان پهلوی در برخی از این واژه‌نامه‌ها آمده به صورت پیوستی با عنوان «آگاهی‌های پراکنده در باره زبان پهلوی» افزوده گردیده است .

چاپها و دستنویسهائی از این واژه‌نامه‌های هشتگانه که در این دفتر از آنها بهره‌جوئی شده است در زیر یاد می‌گردد:

۱ - لغت فرس اسدی طوسی :

الف - ویرایش عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۱۹ خورشیدی . در این دفتر هرجا که از «لغت فرس» به‌تنهایی یاد شده منظور همین ویرایش بوده است .

ب - ویرایش محمد دبیرسیاقی ، تهران ، ۱۳۳۶ خورشیدی .

ج - کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس اسدی ، بخشی از مجموعه دستنوشته شماره ۵۸۳۹ کتابخانه ملی ملک که گویا در سال ۷۲۲ هجری رونویس شده

است^۱ . چون شادروان عباس اقبال از این دستنویس که با دستنویسهای دیگر لغت فرس فرقه‌های بسیار دارد بهره‌جوئی نکرده و ازه‌های پهلوی آن جداگانه آورده شده و نشانه کوتاه (ک) برای آن بکاررفته است .

۲ - صحاح الفرس، از محمدپسر هندوشاه نخجوانی ، نوشته در سده هشتم هجری ، ویراسته‌ی عبدالعلی طاعتی ، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۱ خورشیدی .

۳ - واژه‌نامه فارسی ، بخش چهارم معیار جمالی ، از شمس فخری اصفهانی ، نوشته در سالهای ۵- ۷۴۴ هجری ، ویراسته صادق کیا ، تهران ، ۱۳۳۷ خورشیدی .

۴ - فرهنگ حسین وفائی ، نوشته در سال ۹۳۳ هجری ، ویراسته محمد محمدنوری عارف عراقی ، تهران ، ۵۰ - ۱۳۴۹ خورشیدی . این ویرایش که با بهره‌جوئی از چهار دستنویس فراهم گردیده ، پایان‌نامه آقای محمدنوری عارف بوده است برای دریافت زینة دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، ولی هنوز به چاپ نرسیده است . ایشان يك نسخه ماشين شده آن را به نگارنده داده‌اند . در این دفتر از متن این پایان‌نامه بهره‌جوئی شده است .

۵ - تحفة الاحیاب ، از حافظ اوبهی ، نوشته در سال ۹۳۶ هجری . این واژه‌نامه هنوز به چاپ نرسیده است و در این دفتر از دو دستنویس کتابخانه ملی ملك (به شماره‌های ۴۲۰ و ۴۳۴) و چهار دستنویس نگارنده بهره‌جوئی شده است .

۶ - فرهنگ جهانگیری ، از میرجمال‌الدین حسین پسر فخرالدین حسن

(۱) برای آگاهی بیشتر از این دستنویس که بخشی از آن بازمانده است نگاه کنید به گفتار نگارنده ، با عنوان «کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس آسدی طوسی» در شماره ۳ سال سوم مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران .

انجوی شیرازی، پایان یافته در سال ۱۰۱۷ هجری، ویرایش دکتر رحیم عقیقی،
انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱-۳، ۴-۱۳۵۱ خورشیدی.

۷ - مجمع الفرس، از محمد قاسم پسر حاجی محمد کاشانی متخلص به
سروری، نوشته در سال ۱۰۲۸ هجری، ویراسته محمد دبیرسیاقی، تهران،
۱-۳، ۴۱-۱۳۳۸ خورشیدی.

۸ - برهان قاطع، از محمد حسین پسر خلف تبریزی متخلص به برهان،
نوشته در سال ۱۰۶۲ هجری، ویرایش دکتر محمد معین، تهران، ۱-۵،
۴۲-۱۳۳۰ خورشیدی.

آسیب

چون دوکس که به هم بازرسند دوش یا پهلو به هم زنند به زبان پهلو ی آن برهم
کوفتن را آسیب گویند^۱. (لفت فرس)

اروند

رود دجله را گویند، فردوسی گوید :

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان
(لفت فرس)

دجله را اروند خوانند ، فردوسی گوید :

اگر پهلوانی بدانای زبان به تازی تو اروند را دجله خوان
(ك)

دو معنی دارد ، اول رود دجله را خوانند ، فردوسی گفت ، بیت :

۱ - بانویس شماره ۵ ، صفحه ۲۵ لفت فرس .

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

(صباح الفرس)

سه معنی دارد ، اول رود دجله باشد ، حکیم فردوسی گفته ، بیت :

اگر پهلواتی نداری زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

(وقائی)

به دو معنی است ، یکی رود دجله را گویند ، فردوسی گوید :

اگر پهلوی را ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

(تحفة الاحباب)

با اول مفتوح به ثانی زده ، چهار معنی دارد ، اول دجله بغداد باشد و آن

را شط نیز گویند ، حکیم فردوسی فرماید :

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

(فرهنگ جهانگیری)

چهار معنی دارد ، اول دجله و رود باشد ، مثالش حکیم فردوسی فرماید ،

شعر :

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

(مجمع الفرس)

افدستا

این لفظ کلمتی است مرکب پهلوی ، اfd شکفت باشد و ستا ستایش ، چنان که

دقیقی گفت :

جز از ایزد توام خداوندی ، کنم از دل به تو بر اfdستا

(لفت فرس)

و افد به پهلوی زبان شگفت باشد و [ستا] ستایش بود ، افدستا یعنی بهتر
ز شگفت آفرین و ستایش ، دقیقی گوید :

جز از ایزد توام خداوندی کنم از دل به تو بر افدستا

(ك)

به فتح همزه و سکون فاء و کسر دال کلمه پهلوی است ، افد شگفت بود و
ستا ستایش و معنی مجموع کلمه ستایش خداوند جل جلاله و عم نواله بود ،
دقیقی گفت :

جز از ایزد توام خداوندی کنم از دل به تو بر افدستا

(صاح الفرس)

به فتح همزه و سکون فا و کسر دال ، سخن پهلوی است ، افد تعجب باشد و
ستا ستایش ، دقیقی گفته ، بیت :

جز از ایزد توام خداوندی کنم از دل به تو بر افدستا

(وفائی)

مرکب است از افد و ستا که آن شگفت باشد به زبان پهلوی . (تعنة الاحباب)
باتای قرشت ، بر وزن مجلسها ، به معنی افدستا است که ستایش عجب
و نیکوترین ستایش و حمد خدای عز و جل باشد به زبان پهلوی . (برهان
طبع)

بکاض

دیوانه را گویند به زبان پهلوی . (لمت فرس)

بیور

به زبان پهلوی ده هزار بود ، فردوسی گوید :

كججا بیور از پهلوانی شمار بود بر زبان دری ده هزار
(لغت، فرس)

ده هزار باشد ، فردوسی گفت :

كججا بیور از پهلوانی شمار بود بر زبان دری ده هزار
(ك)

به زبان پهلوی ده هزار باشد ، فردوسی گفت ، بیت :

كججا بیور از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار
(صحاح الفرس)

به زبان پهلوی ده هزار است . (معیارجمالی)

به زبان پهلوی ده هزار بود ، فردوسی گفته ، بیت :

كججا بیور از پهلوانی شمار بود بر زبان دری ده هزار
(وفائی)

ده هزار بود به زبان پهلوی ، فردوسی فرماید :

سپه بود بیور سوی کارزار که بیور بود در عدد ده هزار
(تحفة الاحباب)

به وزن زیور ، به معنی ده هزار باشد ، مثالش حکیم فردوسی فرماید، شعر:

كججا بیور از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار
و بیوار نیز آمده در فرهنگ به اضافه الف ، و به این بیت سراج سگری
متممك شده ، شعر :

از همت تو کی سزد آخر که بنده را

هر سال عشر الف زیوار میرسند

و نیز ضحاک را گویند ، مثالش هم او فرماید ، بیت :

نه من بیش دارم ز جمشیدفر که بیرید بیور میانش به ار
و وجه تسمیه ضحاک به این نام در بیورسب گذشت . (مجمع الفرس)
با اول مکسور و یای مجهول و واو مفتوح ، سه معنی دارد ، اول ده هزار
را گویند و آن را بیوار نیز خوانند و این معنی را محمود پساخانی به بای عجمی
تصحیح نموده ، حکیم فردوسی فرماید :

سپه بود بیور سوی کارزار که بیور بود در عدد ده هزار
هم او گوید :

کجا بیور از پهلوانی شمار بود بر زبان دری ده هزار
دوم نام ضحاک است و اورا بیورسب میگفته اند و به تخفیف بیور خوانند.
(فرهنگ جهانگیری)

پرویز

با اول مفتوح به ثانی زده و واو مکسور و یای مجهول و زای منقوطة ،
هفت معنی دارد ، اول صاحب کامل التواریخ این لفظ را به مظفر تعبیر کرده ،
دوم مصنف مفاتیح العلوم کلمه خسرو پرویز را به ملك العزیز تفسیر نموده هرگاه
خسرو ملك باشد پرویز به معنی عزیز تواند بود ، سیوم جامع تاریخ مجمع الانساب
آورده که خسرو را بدان سبب پرویز گفتندی که ماهی دوست داشتنی چه به لغت
پهلوی ماهی را پرویز گویند . (فرهنگ جهانگیری)

لقب خسرو است ... صاحب مجمع الانساب آورده که پرویز به لغت پهلوی
ماهی را گویند . چون خسرو ماهی را بغایت دوست میداشت ملقب به این نام
شد و به معنی مظفر نیز آورده اند و در مفاتیح العلوم به معنی عزیز نیز گفته .
(مجمع الفرس)

با ثانی مجهول ، بر وزن شبذیز ، به معنی مظفر و منصور و سعید و عزیز

و گرامی باشد و به زبان پهلوی ماهی را گویند و لقب پسر انوشیروان هم هست
و چون او ماهی بسیار دوست میداشت بدین سبب او را پرویز میگفتند. (برهان
قانع)

پیداوسی

با اول مفتوح و واو مفتوح ، نام درمی است که در زمان کیان رایج بوده
و هر درمی به پنج دینار خرج میشده ، حکیم فردوسی فرماید :
هزار و صد و شصت قنطار بود درم بد کزو پنج دینار بود
که بر پهلوی موبدی پارسی همی نام راندش به پیداوسی
(فرهنگ جهانگیری)

به فتح با و واو و کسر سین مهمله ، درمی که در زمان قدیم در سلطنت کیان
رایج بود ، هر درمی به پنج دینار خرج میشد ، مثالش فردوسی گوید، شعر:
هزار و صد و شصت قنطار بود درم بد کزان پنج دینار بود
که بر پهلوی موبد پارسی همی نام راندش به پیداوسی
(معجم الفرس)

تارخ

با رلی مضموم به خای زده ، نام آذربت تراش باشد . به زبان پهلوی تار
و کنه باشد که برگاو و دیگر حیوانات چسبد . (فرهنگ جهانگیری)
به ضم ثالث و سکون خای نقطه دار ، به زبان پهلوی نام آذربت تراش
است و بعضی گویند به فتح ثالث است و نام پدر ابراهیم علیه السلام است .
(برهان قانع)

توش

به زبان پهلوی طاقت بود ، فردوسی گوید :

چوبگسست زنجیربی توش گشت بیفتاد و زان دردیبهوش گشت
(لفت فرس)

تهم

با اول و ثانی مفتوح ، بزرگ و دلاور و عظیم و بی همتا بود ، حکیم
فردوسی نظم نموده :

به نزدیک شنگل فرستاده بود همانا که شاه و تهم زاده بود
هم او گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان به مردی فزون ز ازدهای دمان
(فرهنگ جهانگیری)

تیراست

با اول مکسور و یای معروف و رای موقوف و الف مفتوح به سین زده و
تای فوقانی ، به زبان پهلوی عدد سیصد را گویند ، صاحب فرهنگ منظومه
به نظم آورده :

تهم باشد بزرگ و توف صدا هست تیراست اسم سیصد را
(فرهنگ جهانگیری)

به کسر اول و خفای همزه ، بر وزن می بست ، به زبان پهلوی عدد سیصد
را گویند و به عربی ثلث مایه خوانند ، و در مؤیدالفضلا عدد ده که عشره و عدد
صد که مائة باشد نوشته اند ، و به حذف همزه نیز درست است . (برهان قاطع)

خو

به کسر خاء ، به معنی خوشی باشد و این لفظ پهلوی است ، کذا فی
تحفة السعادة . (مجمع الفرس)

به فتح اول و سکون ثانی ، معروف است و به عربی حماراهلی گویند ...
و به کسر اول به زبان پهلوی به معنی خوشی و خوشحالی باشد . (برهان
قاطع)

خراسان

با اول مضموم ، دو معنی دارد ، اول مشرق را گویند ، فخرگرگانی راست :
به لفظ پهلوی هرکو سرآید خراسان آن بودکز وی خورآید
خراسد پهلوی یعنی خور آمد عراق و پارس را از وی خور آمد
استاد رودکی در کتاب دوران آفتاب گفته :

از خراسان برمد طاوس فش سوی خاور میخراهد شاد و کش
مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می شتافت
(فرهنگ جهانگیری)

دژاهنگی

بدخوی و بدجوی باشد و در پهلوی در وصف تیر و زوبین نیز بکار برند :

۱ - این دو بیت در وپس و رامین ، ویرایش مجتبی مینوی (صفحه ۱۷۱) و ویرایش
محمدجعفر محبوب (صفحه ۱۲۸) و چاپ بنیاد فرهنگ ایران (صفحه ۱۷۶) چنین است:
«زبان پهلوی هر کار شناسد خراسان آن بودکز وی خورآید»
«خورآسد پهلوی باشد خور آید عراق و پارس را خور زو برآید»

به يك خدنگ دزاهنگ جنگ داری تنگ

تو بر پلنگ شخ و بر نهنگ دریابار^۱

(لغت فرس)

دیر

(خورنگاه و خورنگه و خورنه ، با اول مفتوح و واو معدوله و رای مفتوح به نون زده و کاف عجمی مفتوح ، نام قصری بوده بس عالی از جمله دو قصری که سمنار بنا که عربان او را سمار نامند به فرموده نعمان بن امرء - القیس بجهت بهرام گور ساخت. شرح این اجمال در کتب تاریخ مسطور است و ابن قتیبه که قول او در بیان احوال ملوک عجم معتمد علیه است میگوید که عجمان يك قصر را خورنگه نام نهادند یعنی جای نشستن به طعام خوردن و دوم را که سه گنبد متداخل بود، بجهت معبد بهرام اتمام پذیرفته، بر سه دیر موسوم ساختند چه به زبان پهلوی دیر گنبد را گویند، چنانچه محمد بن قیس در عروض خود نوشته که کتابی از کتب مسالك دیده ام که مترلی از اصفهان بر صوب ری بوده که آن را دیر گچین می گفته اند و آن گنبد معمصص بوده است. عربان خورنگه را معرب ساخته خورنق گفتند و سه دیر را تغییر نموده سدیر با اول مفتوح و ثانی مکسور خواندند.) (فرهنگ جهانگیری)

(سه دیر ، عمارتی بوده مشتمل بر سه گنبد متداخل یکدیگر و سمنار بنا بنا به فرموده نعمان بن منذر بجهت معبد بهرام گور ساخته، چون به زبان پهلوی دیر گنبد را میگویند آن را سه دیر میگفتند و عربان معرب ساخته سدیر

۱ - چنین است در ویرایش محمد دبیر سیاقی. نیز نگاه کنید به پانویس شماره ۲، صفحه ۲۸۲ لغت فرس، چاپ اقبال.

با اول مفتوح و ثانی مکسور خواندند و شرح آن به تفصیل در ذیل لغت خورنگه
مرفوم گشت . (فرهنگ جهانگیری)

(خورنگه ، به ضم خا و فتح رای مهمله و کاف فارسی ، پیشگاه خانه
باشد ... و خورنگاه نیز گویند ... و در فرهنگ نسام یکی از دو قصری که
سمنار به فرموده نعمان بجهت بهرام ساخت ، یکی جای نشستن به طعام خوردن ...
و دیگری را که سه گنبد متداخل بوده ، بجهت معبد بهرام ساخته ، سه دیر گفتند
چه دیر به زبان پهلوی گنبد است و معرب آن سدیر است .) (مجمع انفرس)

(خورنق ، بر وزن فرزدق ، معرب خورنه است و آن عمارتی بوده بسیار
عالی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخته بود و عجمان يك قصر آن را
خورنگه نام کردند یعنی جای نشستن به طعام خوردن و قصر دوم را که سه گنبد
متداخل بود و بجهت معبد و عبادتخانه تمام (بهرام) کرده بودند به سه دیر
موسوم ساختند چه به زبان پهلوی گنبد را دیر گویند .) (برهان قاطع)

(سه دیر ، به فتح ثالث و سکون تحتانی و رای قدرشت ، عمارتی بوده
مشمول بر سه گنبد که نعمان بن منذر بجهت معبد بهرام گور ساخته بود و چون
به زبان پهلوی گنبد را دیر میگویند آن را بدان سبب سه دیر میگفته اند و عربان
معرب ساخته سدیر بر وزن غدیر میخوانند .) (برهان قاطع)

د

دانا و بخرد بود به زبان پهلوی ، عنصری گوید ، بیت :

سخنور چورای زدان آورد سخن ازردان برزبان آورد

(تحفة الاحباب)

۱ - در دستنویسه : « روان » .

۲ - در دستنویسها : « سخن برزبان روان آورد » ، « سخن برزبان زدان آورد » ،

روخ چکاذ^۱

کلمتی است فهلوی، روخ روده باشد و چکاذ بالای پیشانی و به پهلوی روخ چکاذ اصلع^۲ بود، حکاک گفت:

ایستاده به خشم بر در او این به نفرین سیاه روخ چکاذ^۳
(لغت فرس)

اصلع باشد، روخ روده و چکاذ بالای پیشانی و این لغت پهلوی است. حکاک گفت، بیت:

ایستاده به خشم بر در او آن به نفرین سیاه روخ چکاذ
(صحاح الفرس)

اصلع باشد یعنی چکاروخ [روخ] روده بود و چکاذ بالای پیشانی و این لغت پهلوی است. (وفائی)

با جیم فارسی و کاف، بر وزن کور سواد، کسی را گویند که میان سر او

← «سخن از زبان ردان آورد»، «سخن از زبان روان آورد» - در صحاح الفرس (صفحه ۸۹):

«سخندان چورای ردان آورد کلام ردان بر زبان آورد»

متن بالا از لغت فرس اسدی، ویرایش عباس اقبال گرفته شده است. در ویرایش محمد

دبیر سیاقی چنین است:

«سخندان چورای رذان آورد سخن بر زبان دذان آورد»

۱- این واژه به صورت «دوخ چکاذ» نیز در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع آمده است.

۲- «اصلع: مرد بی موی پیش سر.» (منتهی الارب)

۳- چنین است در ویرایش محمد دبیر سیاقی. نیز نگاه کنید به پانویس شماره ۳،

صفحه ۱۰۶ لغت فرس، ویرایش عباس اقبال. در همان پانویس از دستنویس دیگری آمده

است: «دوخ چکاذ مرد اصلع باشد بپهلوی.»

موی نداشته باشد و او را آدم سر و به عربی اصلع خوانند با صاد و عین بی نقطه، گویند این لغت پهلوی است و مرکب است از روخ و چکاد به معنی تارك سر ساده چه روخ گیاه بلند ساده بی برگ و بار است و چکاد بالای پیشانی که نزدیک به تارك سر باشد . (برهان قاطع)

زردشت بزرگ

زردشت بزرگ و زروان بزرگ و زرهون ، این سه نام از نامهای حضرت ابراهیم... باشد و این اسامی پهلوی است . (فرهنگ جهانگیری)
به زبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام است و بعضی گویند به زبان سریانی . (برهان قاطع)

زروان بزرگ^۱

به کسر نون ، به زبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام است . (برهان قاطع)

زرهون^۲

بر وزن مرهون ، به زبان پهلوی نام ابراهیم علیه السلام است و زرهوان یا واو بر وزن ترخوان هم به نظر آمده است و شاید که درست نباشد چه این واو باید که معدوله باشد و واو معدوله البته بعد از خای نقطه دار مفتوح میباشد،
الله اعلم . (برهان قاطع)

۱ - نیز نگاه کنید به «زردشت بزرگ» .

۲ - نیز نگاه کنید به «زردشت بزرگ» .

سرخ شبان باهودار^۱

نام حضرت موسی پیغمبر است ... به زبان پهلوی . (فرهنگ جهانگیری)
نام حضرت موسی علیه السلام است به زبان پهلوی . (برهان قاطع)

سروش

جبرئیل و فرشته بود و پهلوی است ، فردوسی گوید :
به فرمان یزدان خجسته سروش مرا روی بنمود در خواب دوش
(لغت فرس)

شنگبیز و شنگویز

با اول مفتوح به ثانی زده و کاف عجمی موقوف و در لغت اول با بای مکسور
و در لغت ثانی واو مکسور و بای مجهول و زای منقوطة ، دو معنی دارد ،
اول شرابی باشد که از درخت خرما حاصل کنند و آن را به هندی سندهی
گویند، دوم به زبان پهلوی زنجبیل را خوانند . (فرهنگ جهانگیری)

شنگبیز

به کسر بای ابجد ، برون رنگ ریز ، شرابی باشد که از درخت خرما حاصل
شود و به زبان پهلوی زنجبیل را گویند . (برهان قاطع)

شید

(نوروز ، دو است ، اول راکه غره فروردین ماه بود و رسیدن نیر اعظم است

۱ - در برهان قاطع «یاهودار» به جای «باهودار» آمده است ولی «باهودار» به
معنی «عصا دار» ، «چوبدست دار» درست به نظر میرسد.

به برج بره و ابتدای فصل بهار نوروز کوچک نامند و نوروز عامه و نوروز صغیر هم گویند و در تسمیه این روز به نوروز دو وجه به نظر آمده ، وجه اول آن است که حق سبحانه و تعالی عالم و آدم را در این روز آفرید ... و وجه ثانی آن که جمشید که اورا جم نام بود و عربان متوشلخ گفتندی در جهان سیر میکرد و چون به آذربایجان رسید تخت زرینی مکمل به انواع جواهر بر بلندی که رو به مشرق بود نصب فرمود و تاج مرصعی بر سر نهاده بر زبر آن تخت بنشست ، چون نیراعظم از دریچه مشرق طلوع نمود و بر آن تاج و تخت تافت شعاع درغایت روشنی پدید آمد ، مردمان از دیدن آن شادمان شدند و گفتند که این روز نو است ، چون به لفظ پهلوی و دری شعاع را شید میگویند این کلمه بر نام جم افزوده اورا جمشید خواندند و جشن عظیم کردند) .
(فرهنگ جهانگیری)

(نوروز ، معروف ، و در فرهنگ دو نوروز است یکی نوروز بزرگ و آن روز خورداد از فروردین ماه باشد ... و دوم نوروز کوچک ... که اول روز از فروردین ماه باشد و وجه تسمیه این دو روز آن است که روز اول فروردین جمشید به آذربایجان رسید تخت زرین مرصع به جواهر بر بلندی رو به مشرق نصب فرمودند و بر آن نشست ، چون شعاع نیراعظم بر تاج و تخت افتاد او را جمشید خواندند چه جم نام او بود و شید در پهلوی شعاع را گویند و آن روز جشن کردند و گفتند که روز نو است .) (مجمع الفرس)

(نوروز ، به معنی روز نو است و آن دو باشد یکی نوروز عامه و دیگری نوروز خاصه و نوروز عامه روز اول فروردین ماه است و بعضی گفته اند که جمشید که او اول جم نام داشت ... سیر عالم میکرد ، چون به آذربایجان رسید فرمود تخت مرصعی را بر جای بلندی رو به جانب مشرق گذارند و خود

تاج مرصعی بر سر نهاده بر آن تخت بنشست ، همین که آفتاب طلوع کرد و پرتوش بر آن تاج و تخت افتاد شعاعی در غایت روشنی پدید آمد ، مردمان از آن شادمان شدند و گفتند این روز نو است و چون به زبان پهلوی شعاع را شید میگویند این لفظ را بر جم افزودند و او را جمشید خواندند و جشن عظیم کردند . (برهان طالع)

کاص

پیمانان باشد و به زبان پهلوی جامه را نیز گویند . (لغت فرس)

کبر

لفظ پهلوی است ، به پارسی خفتان خوانند ... فردوسی گوید :

یکی کبر پوشید زال دلیر به جنگ اندر آمد بکردار شیر
(ك)

پهلوی است و به پارسی خفتان گویند ، فردوسی گفت ، بیت :

یکی کبر پوشید زال دلیر به جنگ اندر آمد بکردار شیر
(صحاح الفرس)

لفظ پهلوی است و به فارسی خفتان است ، حکیم فردوسی گفته ، بیت :

یکی کبر پوشید زال دلیر به جنگ اندر آمد بکردار شیر
(وفائی)

به وزن ابر ، به پهلوی خفتان را گویند ، مثالش حکیم فردوسی گوید ، بیت :

یکی کبر پوشید زال دلیر به جنگ اندر آمد بکردار شیر
(مجمع الفرس)

به فتح اول و ثانی ، بروزن نظر ، رستنی باشد که درسر که پرورده کنند و خورند ...

و به سکون ثانی، به زبان پهلوی خفتان جنگ را گویند. (برهان فاطم)

کرکر و کروکو

هر دو به لفظ پهلوی نام حق تعالی است جل جلاله ، دقیقی گفت ، بیت :
چو بیچاره گشتند و فریاد جستند بر ایشان بیخشود یزدان کرکر
و حکیم ناصر خسرو گفت ، بیت :
برآمد زکوه آن که آرام و جنبش بدو داد در دهر یزدان کرکر
(صعاح الفرس)

کرکو

کامگار باشد به زبان پهلوی . (وفائی)

کستی^۱

زنار باشد به زبان پهلوی ، خسروی^۱ گوید :
بر کمرگاه تو از کستی جور است بنا

چه کستی بیهده کستی و چه بندی کمر^۱
(لغت فرس)

کستی و کشتی

هر دو زنار باشد به زبان پهلوی ، خسروی گفت ، بیت :

۱ - در ویرایش محمد دبیرسیاقی : «خسروانی» .
۲ - در دستنویسی از لغت فرس : «کستی زنار بود به پهلوی زبان و لقمه نان بود» .
نگاه کنید به پانویس شماره ۴ ، صفحه ۵۱۸ لغت فرس .

برکمرگاه تو از کستی جور است بتا

چه کشی بیهده کستی و چه بندی کمرا

(صحاح الفرس)

هر دو زنار باشد به زبان پهلوی . خسروانی گفته ، بیت :

برکمرگاه تو چون کستی جور است بتا

چه کنی بیهده کستی و چه بندی کمرا

(وفائی)

کشی

ناز بود به زبان پهلوی . (تحفة الاحباب)

گرد

(گردنامه، دعائی باشد که بر کاغذپاره [ای] بنویسند و نام غلام و کنیزک گریخته را در میان آن رقم کنند و آن کاغذپاره را گاه زیر سنگ گران بنهند و گاه در میان سوره یوسف ... بگذارند و گاه به میخ بر ستون خانه محکم سازند و گاه در زیر زمین مدفون سازند تا گریخته به جایی نتواند رفت و باز به همان شهر و ده بیاید ، و معنی ترکیبی این لغت شهرنامه است چه به زبان پهلوی گرد شهر را گویند ، مولوی معنوی فرماید :

به گردنامه لطفم به شهر باز آرد

خیال دوست به اکراه اختیار آمیز

۱ - در دستنویسها «کشی» آمده است و در تحفة الاحباب واژه‌هایی که با «ك» و «گك» آغاز میشود در يك باب یاد شده و میان آنها در خط فرقی گذاشته نشده است . شاید این واژه در اصل «کشتی» بوده و «ناز» که در معنی آن آمده «زنار» .

امیر خسرو به نظم آورده :

گردنامه است که شه اهل هنر را کرده است

شکل تدویر که بر دایره دینار است)

(فرهنگ جهانگیری)

(گردنامه، به کسر اول و فتح آخر که میم باشد، دعائی است که بر اطراف کاغذپاره [ای] نویسند و نام غلام و کنیزکی که گریخته باشد در میان آن مرقوم سازند و در زیر سنگ نهند یا در خاک دفن کنند و گاهی برستون خانه هم آویزند و بعضی گویند در میان سوره یوسف باید گذاشت، البته آن گریخته به جایی نتواند رفت و بدست آید، و معنی ترکیبی این لغت شهرنامه است چه به زبان پهلوی شهر را گرد گویند و سکه و نقش نگین را هم گفته اند.)
(برهان قاطع)

گوازه

به زبان پهلوی طعن زدن بود. (لغت فرس)

ماه

پنج معنی دارد، اول نام قمر است... پنجم بمعنی شهر و مملکت بود، در تاریخ طبری مسطور است که حدیفه بعد از فتح همدان چون نهاوند شهر خرد بود و آن همه سپاه برنداشت به دو نیم کرد، هر چه سپاه بصره بود به نهاوند فرود آمدند و آنچه لشکر کوفه بود به دینور نزول نمودند، چون ماه به زبان پارسی پهلوی شهر و مملکت را گویند نهاوند را ماه بصره و دینور را ماه کوفه

۱ - نگاه کنید به پانویس شماره ۲، صفحه ۴۴۰ لغت فرس.

میگفتند ، لهذا عربان این هر دو ماه را ماهین میخواندند ، حکیم اسدی فرماید :

چوبگذشت از این گاه ماه فره بیامد به نزدیک ماه فره
امیر خسرو نظم نموده :

گشته ام بس که داشتم هوسی وز شکفت زمانه دیده بسی
کز دیار فرنج شش مه راه هست ماهی و مردمانش چوماه
(فرهنگ جهانگیری)

بر وزن شاه ، به معنی نیر اصغر است، که عربان قمر خوانند ... و به زبان پهلوی شهر و مملکت را گویند که عربان مدینه خوانند ، گویند حدیقه بعد از فتح همدان به نهاوند آمد و چون نهاوند کوچک بود و گنجایش سپاه او نداشت فرمود که آنچه لشکر کوفه بود به دینور و هر چه سپاه بصره بود به نهاوند فرود آمدند و چون ماه به زبان پهلوی شهر و مملکت را گویند نهاوند را ماه بصره و دینور را ماه کوفه می گفتند، لهذا عربان هم این دو شهر را ماهین میخوانند.
(برهان قاطع)

مرادر

به زبان پهلوی مروارید بود . (لغت فرس)

مرز

(نگاه کنید به مرزبان .)

مرزبان

(کنارنگ ، صاحب طرف باشد و به زبان پهلوی مرزبان گویند زیرا که کنار

را مرز خوانند ، حکیم فردوسی گفت :

از این هردو هرگز نگشتی جدا کنارنگ بودند و او پادشا

(صحاح الفرس)

(کنارنگ ، صاحب طرف باشد و به زبان پهلوی مرزبان بود زیرا که کنار را

مرز گویند ، حکیم فردوسی گفته ، بیت :

از این هردو هرگز نگشتی جدا کنارنگ بودند با پادشا

(وفائی)

ورارود^۱

ماوراءالنهر است ، فردوسی گوید :

اگر پهلوانی ندانی زبان ورارود را ماوراءالنهر خوان

(لغت فرس)

ماوراءالنهر است ، فردوسی گوید :

اگر پهلوانی ندانی زبان ورارود را ماوراءالنهر خوان

(صحاح الفرس)

ماوراءالنهر باشد ، ورزروذ نیز همین معنی دارد ، حکیم فردوسی گفته ، بیت :

اگر پهلوانی ندانی زبان ورارود را ماوراءالنهر خوان

(وفائی)

ورزروذ^۲

ماوراءالنهر [را] خوانند ، فردوسی گوید :

۱ - نگاه کنید به «ورزروذ» .

۲ - نگاه کنید به «ورارود» و «ورارود و ورازروذ و ورزروذ» .

اگر پهلوانی ندانی^۱ زبان ورزود را ماورالنهر خوان
(ک)

ماوراءالنهر را گویند ، رودکی فرماید^۲ ، بیت :

اگر پهلوانی نداری زبان ورزود را ماورالنهر خوان
(تحفة الاحباب)

به فتح واو و رای مهمله اول و سکون زای معجمه و واو و ضم رای دوم ،
ماوراءالنهر باشد ، مثالش رودکی^۳ گوید ، شعر :

اگر پهلوانی ندانی زبان ورزود را ماورالنهر خوان
(مجمع الفرس)

ورآرود و ورازود و ورزود^۴

لغت اول با اول مفتوح و با الف کشیده و رای ثانی مضموم و واو مجهول و
دال موقوف ، در لغت ثانی با اول مفتوح به ثانی زده و الف مفتوح به زای
منقوطة زده ، ولغت ثالث با اول مفتوح به ثانی زده و زای منقوطة مکسور
و رای مضموم ، نام ماوراءالنهر است ، حکیم فردوسی گفته :

اگر پهلوانی ندانی زبان ورارود را ماورالنهر خوان
شمس فخری راست :

۱ - در دستنویس نقطه «ن» نخستین این واژه گذاشته نشده است .

۲ - در دستنویسی : « گوید » .

۳ - این نام در متن چاپی مجمع الفرس بجای نام «فردوسی» گذاشته شده است .

۴ - نگاه کنید به «ورارود» و «ورزود» .

يك موی مباد از سراو کم که جهان را
آن موی به از جمله سمرقند [و] وراز رود
(فرهنگ جهانگیری)

هامرز

با میم مفتوح به را زده و زای منقوطة موقوف ، این لغت پهلوی است و آن
به معنی برخیز باشد ، از تاریخ طبری نقل نموده شد . (فرهنگ جهانگیری)
به فتح ثالث و سکون رای بی نقطه و زای نقطه دار ، به زبان پهلوی امر به
برخاستن است یعنی برخیز . (برهان قاطع)

هانی

با نون مکسور و یای معروف ، این لغت پهلوی است و معنی آن بنشین بود ،
از تاریخ طبری نقل نموده شد . (فرهنگ جهانگیری)
بر وزن کانی ، به زبان پهلوی امر به نشستن باشد یعنی بنشین . (برهان قاطع)

هر

به فتح اول و سکون ثانی ، کلمه ای است که افاده معنی عموم دهد همچو هر جا
و هر کس و مانند آن ... و به لغت پهلوی به معنی کنند [ه] باشد که فاعل است
و ترجمه کل هم هست . (برهان قاطع)

هوا

با اول مفتوح و ثانی مشدد ، هلیله بود ... و با اول مکسور ، دو معنی دارد ،

اول به معنی فروریختن آمده ، دوم نام شهری است مشهور که آن را هری و هرات نیز نامند ، این دو معنی را هم شیخ نظامی به ترتیبی که رقم شد به نظم آورده :

به هرای گنجش چو پدرام کرد به پهلوی زبانش هرا نام کرد^۱
(فرهنگ جهانگیری)

هور

آفتاب است به زبان ... پهلوی^۲ . (لغت فرس) .

هوش

به زبان پهلوی هلاک بود ، فردوسی گوید :

ورا هوش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود^۳
(لغت فرس چاپ اقبال و ك)

۱ - این بیت از شرفنامه نظامی است و در چاپهای پڑمان بختیاری (صفحه ۲۱۶) و مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر (صفحه ۱۰۴۳) و فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان (صفحه ۳۲۳) بجای «پهلوی» در آن «پهلو» آمده است .

۲ - نگاه کنید به پانویس شماره ۷ ، صفحه ۱۴۳ لغت فرس .

۳ - در دستنویسی از لغت فرس :

« عوش دو نوع است یکی ضد مست بود دیگر مرگ را خوانند و به زبان پهلوی چیزی که خشک شود گویند که بهوشید واصل این است که فردوسی گوید :

ورا هوش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود^۴»

در دستنویس دیگری از لغت فرس :

« هوش به زبان پهلوی هلاک است وهوش به معنیهای دیگر هست .»

نگاه کنید به پانویس شماره ۴ ، صفحه ۲۱۱ لغت فرس .

چند معنی دارد ، اول به زبان پهلوی هلاك باشد ، فردوسی گفت ، بیت :
مرا هوش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود
(صحاح الفرس)

به زبان پهلوی هلاك باشد . (معیارجمالی)

چند معنی دارد ، اول به زبان پهلوی هلاك باشد ، حکیم فردوسی گفته ، بیت :
ورا هوش در زابلستان بود به دست تهم پور دستان بود
(وقائی)

به سه معنی است ، اول^۱ به زبان پهلوی هلاك بود^۲ ، فردوسی فرماید^۳ :
ورا هوش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود
(تحفة الاحباب)

باثانی مجهول ، بر وزن گوش ، زیرکی و آگاهی و شعور و عقل و فهم و فراست را گویند و به معنی روح و جان و دل هم آمده است و به لغت پهلوی به معنی مرگ و هلاکت باشد و زهر قاتل را نیز گویند . (برهان قاطع)

هیز

مخنت را و بغاء را گویند و حیز نیز گویند اما به زبان پهلوی حرف حاء کم آید و به زبان پهلوی دول را هیز گویند^۴ . (لغت فرس)
بغا بود و مخنت را نیز گویند و گروهی هیز را حیز خوانند و ح در پارسی

۱ - حصر دستویسی : «ا» .

۲ - در دستنویسی : «باشند» .

۳ - در دستنویسی : «گوید» .

۴ - چنین است در يك دستنویس . نگاه کنید به پانویس شماره ۵ ، صفحه ۱۷۲ لغت

نادر است و به عبارت پهلوی دول گرما به بان را هیز گویند مگر هیز از این مشتق باشد ، عسجدی گوید :

گفتم همی چه گوئی ای هیز گلخنی گفتا که چه شنیدی ای پیر مسجدی
گفتم یکی که مسجدیم چون نه عزمتم گفتا تو نیز هم بچنین زاهدی^۱
(لغت فرس)

بغا بود و مخنث گویند نیز و گروهی هیز را حیز خوانند و حی در پارسی نادر است و به عبارت پهلوی [که] دول گرماوه را هیز خوانند از این مشتق باشد .
(ك)

به کسر اول ، بر وزن حیز است که مخنث و پشت پائی باشد ، و در فارسی های هوز با های حطی بدل میشود ، و به لغت پهلوی دلو گرما به بان را گویند که بدن آب بر اطراف حمام ریزند و شست و شو دهند و در این زمانه به دولچه مشهور است . (برهان قاطع)

هیکل

بتخانه است به زبان پهلوی ، عنصری گوید :

چنان دان که این هیکل از پهلوی بود نام بتخانه ار بشنوی^۲
(لغت فرس)

بتخانه را گویند ، عنصری گفت :

چنان دان که این هیکل از پهلوی بود نام بتخانه گبر بشنوی
(ك)

۱ - چنین است در ویرایش محمد دبیر سیاقی . نیز نگاه کنید به پانویس شماره ۵ ، صفحه

۱۷۲ لغت فرس ویرایش عباس اقبال .

۲ - در دستنویسی : «بهارخانه باشد به پهلوی» . نگاه کنید به پانویس شماره ۷ ،

صفحه ۳۲۰ لغت فرس .

بهارخانه باشد به پهلوی یعنی بتخانه ، عنصری گفت ، بیت :

چنان دان که این هیکل از پهلوی بود نام بتخانه ار بشنوی

(صاح الفرس)

بهارخانه بود یعنی بتخانه ، عنصری گفته ، بیت :

چنان دان که این هیکل از پهلوی بود نام بتخانه ار بشنوی

(وفائی)

به تازی هیأت را گویند یعنی صورت و تنه مردم ، و بتخانه و بهارخانه را نیز

گویند به زبان پهلوی ، عنصری گوید ، بیت :

چنان دان که این هیکل از پهلوی بود نام بتخانه گر بشنوی

(تحفة الاحباب)

آگاهیهای پراکنده
درباره زبان پهلوی

در لغت فرس^۱

وسناذ و بفخم ، بسیار بود ، رودکی گفت :

امروز به اقبال تو ای میر خراسان

هم نعمت و هم روی نکو دارم وسناذ

و همچنین اندر نامه پیران و پسه گفتند به پهلوی زبان ، فهلوی :

آزدم کی دشهر یارکت هیر وسناذ

پند را ور وحدویم ساجاذ

۴۶

در صحاح الفرس

بعد از آن که در تصحیح لغات فرس و جمع کتبی که در این فن ساخته اند مبالغه نمود و نسخه‌ها در دست معتمد علیها حاصل کردیم در این مهم شروعی پیوست

۱ - ویرایش محمد دبیر سیاقی .

و آن مقدار لغات که متداول است و حکیم اسدی نیاورده بود و طبیعت جامد و ذهن خامد به اثبات آن مخامدت کردند در این مجموع مثبت گردانید و به شواهد ایبات بلغاء و روابط اشعار شعراء و فصحاء عجم مؤکد و مستحکم کرد و بعد از اتمام این جمله را به کتاب صحاح الفرس موسوم کرد چه وضع و ترتیب این موافق صحاح اللغة جوهری است ... و همچنان که صحاح اللغة مشتمل است بر تصحیح لغات قبایل عرب این کتاب مشتمل است بر تصحیح لغات طوایف فرس ، و چون به فضل باری عز شانه به اتمام رسید مجموع آن را بر نظر استادانی که در این علم صاحب قول و عمل بودند و بر کیفیت تراکیب فرس و دقائق مصطلحات دری و پهلوی واقف عرض کرد و به تجدید جهت تنقیح و تصحیح لغات منقول و مستخرج مبالغات به تقدیم رسانید تا از طعن مغرضان مصون ماند . ۹ - ۱۰

الوند ، به لام کوه همدان است ، شاعر گفت به زبان پهلوی ، بیت :

خیزه دایا کی زمان وی ته خوش نی

کوه الوند و دامان وی ته خوش نی^۲

ارته اویان خویش و نازنینان

جما شامان و بامان وی ته خوش نی^۳

۷۳

۱ - در دستنویسی : «خذه دایه» .

۲ - کوه الوند و دامان [آن] بی تو خوش نیست .

۳ - شامها (شبهها) و بامهای ما بی تو خوش نیست .

در فرهنگ جهانگیری

اما بعد نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب، ابن فخرالدین حسن جمال -
الدین حسین انجو الملقب بعضدالدوله، چنین گوید که از عنفوان شباب مرا
رغبت و میل تمام به خواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و
دوستان بیشتر اوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت، چون
اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر اصطلاحات و لغات پارسی و دری و پهلوی
و غیرهم ناچار به کتب لغات پارسی که آن را فرهنگ میخوانند رجوع می افتاد،
بسا اصطلاح و لغت در اشعار قدما یافته میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه
بود اختلاف و اختلال بسیار داشت، چه صیرفیان رشته دانش و فرهنگ در
تحقیق و تنقیح نقد لغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی و
عربی تفرقه نکرده بودند بنابراین مقصود به حصول نمی پیوست و مطالب
ضروری مهمل میماند، لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز
خاطر فاترم گردید، از کتب نظم و نثر هر لغت غیر مشهوره که به نظرم میرسید
در جزوی چند درج مینمودم، مختصر کلام آن که قریب يك قرن که مدت سی
سال باشد بعضی از اوقات و برخی از عمر را صرف تحقیق لغات و مصطلحات
پارسی و دری و پهلوی کردم:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

زمن گشت دست فصاحت قوی پیرداختم دفتر پهلوی

از بسیاری تتبع و تفحص چندان لغات و مصطلحات بهم رسید که هیچ صاحب
فرهنگی را دست نداده بود.... مجملا سخن مهارت این فقیر در این علم
اشتهار تمام یافته در شهر ذی القعدة سنه ۱۰۰۵ هجری وقتی که رایت آفتاب
اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی... جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی...

در شهر سری نگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت یکی از باران به تقریبی سخن تحقیق لغات و مصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت ، بندگان حضرت عرش آشیانی به مجرد استماع این مقدمه کمیته مخلصان را به حضور اشرف اقدس طلب داشته به زبان دربار گوهرنثار فرمودند پارسی و پهلوی و دری مختل گشته و قوانین آن را مقیاس درستی نیست که معرفت صحیح و فاسد از آن طلبند و اصلی معتمد علیه نه که به وقت حاجت بدان رجوع نمایند که از آن زمان که عربان را بر بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی با کلام عربی آمیزش پذیرفته اکثر لغات پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته ، بنا بر این شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعاری که شعرای باستان به زیور نظم آراسته اند در پرده خفا و ستر حجاب مخفی و مستور مانده ، لهذا قبل از این چندی از بنده های درگاه افاضل پناه را به ترتیب کتابی مشتمل بر جمیع مصطلحات و لغات پارسی باستانی امر فرموده ایم ، هیچکدام کما- ینبخی از عهده آن بیرون نتوانستند آمد ، باید که تو در این فن شریف کتابی به نام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی . ۲-۴

پوشیده نماند که زبان پارسی بر هفت گونه باشد ، چهار از این جمله متروک چنانچه بدان کتاب و ناعه نتوان نوشت و شعر نتوان گفت و آن زبان هروی و سکرزی و زاولی و سغدی بود و از این زبانهای چهارگانه در بیتی بلکه در غزلی اگر یک کلمه بیاورند روا باشد و سه زبان دیگر که متداول است و بدان کتاب و نامه توان نوشت و شعر توان گفت اول به طریق خصوص پارسی باشد ... سیوم پهلوی بود و پهلوی نام پدر پارس است که این لغت از زبان او مستفیض گشته ، و فرقه ای به بیان آورده اند که پهلوی منسوب به پهل باشد و

پهله ری و اسپهان و دینور است، و گروهی بر آنند که پهلو شهر را گویند و زبانی که شهریان ناطق آنند پهلوی خوانند چنان که نوعی از خوانندگی هست که به پهلوی موسوم است و آن را شهری هم میگویند، از این معلوم میشود که پهلوی و شهری يك معنی دارد و حکیم فردوسی در این بیت پهلو را به معنی شهر به نظم آورده :

ز پهلو برون رفت کاوس شاه زهر سو همی گشت گرد سپاه
و جمعی مرقوم ساخته اند که لغتی را که پهلو انان پایتخت کیان بدان تکلم
میکرده اند پهلوی نامند :

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی

کو ز اهل بیت چون شد بازبان پهلوی

۱۵ - ۱۷

اورامن و اورامه، با اول مضموم و میم مفتوح، نوعی از گویندگی بوده که خاصه پارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی بود، گویند که دهی است از مضافات و توابع گوشکان که اورامن نام دارد و به اورامه مشهور است، چون این قسم گویندگی [را] اول شخصی از خنیاگران آن ده وضع نموده به اورامن و اورامه اشتهار یافته، بندار رازی راست :

لحن اورامن و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی

و جمع آن اورامنان باشد . ۱۹۲۱

باهار، دو معنی دارد، اول ظرف و آوند را نامند، دوم روش گویندگی

باشد که آن را پهلوی و رامندی خوانند . ۲۲۰

پهلوانی و پهلوی سه معنی دارد، اول شهر [ی] و زبان شهری را نامند،

دوم منسوب به پهلوان بود ، سیوم زبان پارسی باستانی را گویند ، حکیم
فردوسی فرماید :

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تواروند رادجله خوان
هم او گوید :

ز من گشت دست فصاحت قوی پیرداختم دفتر پهلوی

۲۱۶۱

در مجمع الفرس

اورامن، به راء مهمله، به وزن بودادن، در فرهنگ نوعی از خوانندگی
بودکه خاصه پارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی باشد و شروه نیز گویند
و به معنی شعر مستزاد نیز به نظر رسیده ، مثالش بندار رازی گوید ، شعر :

لحن اورامن و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی
و گویند دهی از مصافات جوشقان را اورامن گویند و شخصی از آن ده
واضع آن بوده لهذا به آن نام خوانند ، اورامه به هاء نیز آمده . ۷۶

بامار، به وزن نامار ، در نسخه میرزا پهلوی باشدکه در قزوین رامندی
گویند . ۱۴۳

پهلوی، به فتح اول و سوم، نام ولایتی باشد در شرفنامه که زبان پهلوی به
آن منسوب است و پهلوی معرب آن است ، مثالش [از] شهنامه ، بیت :
بفرمود تا قارن جنگجوی ز پهلوی به دشت اندر آورد روی
و در معجم البلدان مسطور است که پهلوی به ضم لام نواحی اصفهان باشد ،
و به فتح لام شجاع و دلاور باشد ، مثالش شاعر گوید ، شعر :

دل پهلوی بسی بساز آورد ساز لهوش همه فراز آورد
 و در فرهنگ به معنی مطلق شهر باشد و همین بیت را شاهد آورده و در حاشیه
 سامی در تحقیق فهلوی به نظر رسیده که «ذکر حمزة بن الحسن الاصبهانی فی
 کتابه الفهلویة منسوبة الی فهله و فهله اسم یقع علی اربعة بلدان و هی اصفهان
 و الری و همدان و نهاوند» و به ضم لام به معنی آنچه به عربی جنب گویند
 آمده ، مثال این معنی شاعر گوید ، بیت :

ای تیر یار از نظرش چون فتاده‌ای

ما هم فتاده‌ایم به پهلوی ما نشین
 و به مجاز مطلق اطراف و جوانب را نیز گویند ، به این معنی حکیم فردوسی
 گوید ، بیت :

شدم باز پس جستم از هر سوی زمانی دویدم به هر پهلوی
 و از بیت سابق این معنی نیز میتوان فهمید . ۲۵۶

پهلوی ، به فتح با و لام ، زبان پارسی باستانی را گویند ، مثالش فردوسی
 گوید ، بیت :

زمن گشت دست فصاحت قوی پیرداختم دفتر پهلوی
 و دیگر منسوب به پهلوی باشد که نام ولایتی است و پیشتر گذشت و از بیت مرقوم
 این معنی نیز میتوان فهمید ، و دیگر به معنی شجاعت و دلآوری باشد و به
 این معنی منسوب به پهلوی به معنی شجاع و پهلوان است ، ابن یمن گوید ،
 بیت :

هستند گاه بخشش و کوشش غلام او

حاتم به زرفشانی و رستم به پهلوی
 و به این معانی پهلوانی نیز گویند ، چنان که به معنی اول فردوسی گوید ، بیت :

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تواروند را دجله‌خوان

۲۷۹

تس، به ضم تاء، در نسخه میرزا خیو به جانب کسی انداختن باشد... و به فتح تاء به معنی تپانچه آورده، مثالش شاعر گوید به طریق شروه^۱، بیت:

اگر تو یار گیری یککمی گیر وگر با دوکنی یارت نبی^۲ کس

وگر با سه کنی بی یار گردی وگر افزون کنی برسر زنی تس

۳۰۰

کوهان، در نسخه وفائی مسطوراست که کوهان زین است و آنچه از پشت شتر برآمده باشد به مجاز کوهان گویند... و جمع کوه نیز باشد، مثال این معنی شاعر گوید در شروه^۳، بیت:

پی مری به کوهان ول^۴ نرویی^۵ وگر رویی^۶ نه رنگش بی^۷ نه بویی^۸

۱۱۰۴

۱ - نگاه کنید به «اورامن» در همین بخش.

۲ - نباشد.

۳ - در متن چاپی مجمع الفرس «شوه» آمده و يك نشانه پرسش در کنار آن گذاشته شده است. نگاه کنید به «اورامن» در همین بخش.

۴ - کل.

۵ - نروید.

۶ - روید.

۷ - باشد.

۸ - این بیت در «دیوان باباطاهر عریان همدانی» (از نشریات مخصوص مجله ارمغان، تهران، ۱۳۱۱ خورشیدی، صفحه ۳۸) به این صورت آمده است:
پی مرگ نکویان گل نروئی وگر روئی نه رنگش بی نه بویی

ول، به کسر واو، در فرهنگ به معنی شکوفه باشد عموماً و شکوفه انگور خصوصاً اما در زبان راجی به معنی گل باشد، چنان که شاعر گوید در شروه^۱،
 بیت :

من از بیحاصلانم^۲ چون ننالم من از سوته دلانم چون ننالم
 بلبل اول نشینی زار نالی من که دور از ولانم چون ننالم^۳

۱۴۹۳-۵

در برهان قاطع

بر رای معنی آرای ارباب دانش و ضمیر آفتاب ضیای اصحاب بینش روشن و هویدا باشد که چون کمترین بندگان ابن خلف التبریزی محمدحسین المتخلص به برهان میخواست که جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی و بعضی از لغات عربی و لغات زند و پازند و لغات مشترکه و

۱ - نگاه کنید به «اورامن» در همین بخش .

۲ - در اصل : «بیجان صلانم» .

۳ - در « سروده‌های باباطاهر همدانی » (ویراسته مراد اورنگ ، تهران ، ۱۳۵۰ خورشیدی ، صفحه ۱۲۱) این دو بیت در جزو دوبیتی‌های او به این صورت آمده است :

من از سوته دلانم چون ننالم من از بیحاصلانم چون ننالم
 به گل بلبل نشسته زار نالد موکه دور از ولانم چون ننالم
 و در «دیوان باباطاهر عریان همدانی» (از نشریات مخصوص مجله ارمنان ، تهران ، ۱۳۱۱ خورشیدی ، صفحه ۱۴) در جزو دوبیتی‌های او به این صورت آمده است :

موکز سوته دلانم چون ننالم موکز بیحاصلانم چون ننالم
 نشسته بلبلان با گل بنالند موکه دور از گلانم چون ننالم

لغات غریبه و متفرقه و اصطلاحات فارسی و استعارات و کنایات به عربی آمیخته و جمیع فواید فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و سرمد سلیمانی و صحاح الادویه حسین الانصاری را که دریک حاوی چندین کتاب لغات اند به طریق ایجاز بنویسد و آن به هیچ وجه صورت نمی‌بست مگر به اسقاط شواهد و زواید. (دیباچه)

و زبان پارسی بر هفت گونه است، چهار از آن جمله متروک است و آن زبان هروی و سگری و زاولی و سغدی باشد، و سه زبان دیگر متداول و آن دری و پهلوی و پارسی بود... و پهلوی منسوب است به پهلوه که پدر پارس و پسر سام بن نوح باشد و این لغت از زبان او مستفیض گشته و بعضی گویند که منسوب است به پهلوه که آن ولایت ری و اصفهان و دینور باشد یعنی زبان مردم آن ولایت است و جمعی بر آنند که پهلوی زبان شهری است چه پهلوه به معنی شهر نیز آمده است. (دیباچه)

اورامن، به ضم اول و فتح میم و سکون نون، نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن خاصه فارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی باشد، و نام دهی است از مضافات و توابع جوشقان مشهور به اورامه و چون این قسم گویندگی را شخصی از خنیاگران آن ده وضع کرده بود بنا بر آن به اورامن شهرت یافت.

باهار، بر وزن ناهاز، ظرف و انا را گویند و نوعی از خوانندگی و گویندگی هم هست که آن را پهلوی و رامندی خوانند.

پهلوه، به فتح اول و سکون ثانی و ضم لام به واوکشیده، معروف است و به

عربی جنب خوانند، و به فتح لام شهر را گویند مطلقاً چه پهلوی به معنی شهری باشد و نواحی اصفهان را نیز گفته‌اند، و مردم شجاع و دلاور باشد، و مردم بزرگ و صاحب حال را هم میگویند چه مراد از راه پهلوی راه بزرگان یزدانی است، و نام ولایتی هم هست که زبان پهلوی منسوب به آن ولایت است، و بعضی گفته‌اند که لغت پهلوی زبان پایتخت کیان بوده است، و جمعی گویند نام پسر سام بن نوح است و پارس پسر او بوده و پارسی و پهلوی بدیشان منسوب است و معرب آن فهلوی باشد.

پهلوانی، بر وزن لن ترانی، شهری و زبان شهری را گویند، و منسوب به پهلوان هم هست، و زبان فارسی باستانی را نیز گویند که فارسی قدیم باشد.

پهلوی، بر وزن مثنوی، به معنی پهلوانی و شهری و زبان شهری باشد و منسوب به پهلوان و زبان فارسی هم هست.

فهرست انتشارات فرهنگستان زبان ایران

- ۱ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۱ ، بخشی از واژه‌های آموزشی وصنعت گاز
 - ۲ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۲ ، واژه‌های کتابداری
 - ۳ - واژه‌های معرب در صراح
 - ۴ - واژه‌های معرب در منتهی‌الارب
 - ۵ - واژه‌نامه بسامدی مقدمه شاهنامه ابومنصوری
 - ۶ - واژه‌نامه بسامدی معیارالعقول ابن‌سینا
 - ۷ - واژگان نوشتاری کودکان دبستانی ایران
 - ۸ - برابره‌های فارسی برخی از واژه‌های آموزشی
 - ۹ - بررسی املائی دستنویسی از تفسیر سوراآبادی
 - ۱۰ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۳ ، بخشی از واژه‌های علوم اجتماعی
 - ۱۱ - واژه‌نامه بسامدی رساله جودیه ابن‌سینا
 - ۱۲ - گویشهای پیرامون کاشان و محلات
 - ۱۳ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۴ ، نام دانشها و فنها و هنرها
 - ۱۴ - برابره‌های فارسی برخی از واژه‌های انگلیسی صنعت گاز
 - ۱۵ - واژه‌های نو فرهنگستان پیشین (چاپ سوم)
 - ۱۶ - گزارشی درباره فرهنگستان ایران
 - ۱۷ - واژه‌نامه بسامدی رساله رگشناسی ابن‌سینا
 - ۱۸ - واژه‌نامه بسامدی شعرهای شهیدبلخی
 - ۱۹ - فرهنگستان ایران و فرهنگستان زبان ایران
 - ۲۰ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۵ ، بخشی از واژه‌های رایانه‌ای «کامپیوتری»
 - ۲۱ - واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری
 - ۲۲ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۶ ، بخشی از واژه‌های پزشکی
 - ۲۳ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۷ ، بخشی از واژه‌های فیزیک (رشته الکتروتکنیک)
 - ۲۴ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۸ ، بخشی از واژه‌های فن شناسی آموزشی
 - ۲۵ - واژه‌نامه بسامدی روزی با جماعت صوفیان
 - ۲۶ - واژه‌نامه بسامدی رساله الطیر
 - ۲۷ - ویژگیهای املائی دستنویس تفسیر قرآن پاک
 - ۲۸ - واژه‌های معرب در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع
 - ۲۹ - واژه‌های معرب در کتب اللغات و منتخب اللغات
 - ۳۰ - واژه‌های گویشی در هشت واژه‌نامه فارسی
 - ۳۱ - پیشنهاد شما چیست ؟ شماره ۹ ، بخشی از واژه‌های کار توگرافی
- پژوهشنامه ، شماره ۱
پژوهشنامه ، شماره ۲
پژوهشنامه ، شماره ۳